

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جميع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در بحث استصحاب تعلیقی بنا شد متعرض کلمات این دو بزرگوار مرحوم آقای نائینی و مرحوم آقازیا بشویم با این که اعتقادی به جریان استصحاب تعلیقی نداریم اما خب چون بعضی فوائد در مطلب هست روشن بشود. مطلبی را که دیروز خواندیم چون آخر وقت بود یک توضیحی عرض بکنیم، آقایان از یک طرف گفتند در باب استصحاب موضوع به نظر عرف است، از دست عرف گرفته می شود، از یک طرف هم در تشخیص لسان دلیل هم گفتند موضوع به نظر عرف است، خب طبیعتا یک مشکلی در این جا پیدا می شود این است که حالا یک مثال خارجی بزنم تا مشکل واضح تر بشود، اگر گفت آرد بخر رفت خمیر خرید بهش می گویند خب چرا آرد خریدی؟ آرد در نظر عرف یک چیز است و خمیر در نظر عرف یک چیز دیگری است، چون معیار نظر عرف است هر کدام در نظر عرف فرق می کنند، آرد یک حقیقتی است و خمیر چیز دیگری است.

از طرف دیگه می گویند اگر آرد نجس بود آب توش ریختیم خمیر شد هنوز هم نجس است، ما موضوع را از عرف می گیریم، خب اگر عرف تا حالا می گفت آرد با خمیر فرق می کند چطور شد که موضوع را از عرف می گیرید؟ چطور شد شما این جا استصحاب نمی کنید یعنی چطور شد شما می گویند آرد نجس است خمیر هم نجس است؟ خب به خاطر حالا فرض کن مثلا استصحاب، چون اگر بگوییم موضوع عوض شده آرد یک چیز بود و خمیر یک چیز بود در این جا اصالة الطهارة در خمیر جاری می شود، شما می گویند نه چون این آرد سابقا نجس بود به مقدار این که آب بهش اضافه شد شک می کنیم، حکم به بقای نجاست می کنیم، اگر حکم به بقای نجاست می کنیم باید آرد و خمیر یکی باشند چون موضوع باید در باب استصحاب واحد باشد. در باب استصحاب موضوع باید باقی باشد، اگر آرد و خمیر یکی اند که شما استصحاب می کنید چرا در آن جا می گویند در نظر عرف دو تا هستند؟ در هر دو مقام شما می گویند معیار عرف است، اگر گفت آرد بخر خمیر خرید می گوئیم این کافی نیست، چون در نظر عرف آرد غیر از خمیر است،

.....

خیلی خب، حالا اگر آرد نجس بود توش آب ریختیم خمیر شد، می گوئید استصحاب بقای نجاست می کنیم می گوئیم این آرد سابقا نجس بود حالا هم نجس است، شما که گفتید آرد و خمیر دو تاست، اگر دو تاست چطور استصحاب بقای نجاست؟ در باب استصحاب شرط اصلی بقای موضوع است، در این جا که موضوع دو تا شد، از یک طرف بالاخره یا موضوع دو تاست یا موضوع یکی است، اگر موضوع یکی است چرا در مثال اول اگر به جای آرد، خمیر خرید می گفتید خلاف کردی و درست نیست چون آرد غیر از خمیر است، اگر دو تاست چرا استصحاب می کنید؟ چرا می گوید این آرد سابقا نجس بود حالا هم نجس است، خب این دو تاست، سابقا به عنوان آرد نجس بود حالا به عنوان خمیر دیگه استصحاب نمی آید چون موضوع عوض شده و قاعدتا اصالة الطهارة جاری می شود، قاعدتا حکم به طهارت می کنیم، این دو تا و در هر دو هم می گوئید معیار عرف است، اشکال روشن شد؟ اگر معیار عرف است چطور مثلا؟ چرا اگر گفت آرد بخر خمیر خرید می گوئید امثال نشده، باید آرد می خرید اما در استصحابش می گوئید بله و معیار هم در باب استصحاب عرف می دانیم، در باب آن موضوعات هم عرف می دانیم، هر دو را عرف می دانیم، اگر موضوع عرف باشد یا بالاخره آرد و خمیر دو تا هستند یا یکی اند، دیگه غیر از این که تصور نمی شود، اگر دو تا هستند چطور استصحاب می کنید؟ اگر یکی هستند چرا در آن جا می گوئیم مجزی نیست و در هر دو شما ارجاع به عرف می دهید؟ در حقیقت نائینی در حدود دو صفحه خواستند این مطلب را توضیح بدهند که واضح بشود رجوع به عرف درست است، در هر دو هم هست لکن نکته این است، نکته فنی این است، آن که می گوئیم در لسان دلیل رجوع به عرف می شود یعنی عرف این موضوع را با آن موضوع دو تا می بیند، ما در لسان دلیل گفت آرد بخر خمیر غیر از آرد است اما در باب استصحاب، ما دنبال عنوان آرد و خمیر نیستیم، خوب دقت بکنید، ما در باب استصحاب دنبال لا تنقض الیقین بالشک هستیم، در نظر عرف، این هم باز به معیار عرفی، ببینیم نقض یقین به شک می شود یا نه؟ مثلا اگر یقین داشتیم که این آرد نجس است و بعد آب روش ریختیم، اگر بگوئیم نجس است نقض یقین نکردیم، اگر بگوئیم پاک است نقض یقین کردیم، می گوید این آرد قبلا نجس بود آب بهش اضافه کردیم چرا حکمش برداشته شد، پس خلاصه نظر مرحوم نائینی فکر می کنم روشن شد، ما به عرف مراجعه می کنیم یکی در تشخیص موضوعاتی که در لسان دلیل اند، مثل این که بگوید

آرد بخر یا بگوید قلم بخر، برود چوب درخت بیاورد، بگوید این بعد ها قلم می شود، این عرفی نیست، می گوید من گفتم قلم بیاور، حالا بعد بتراشند قلم می شود.

یکی سر موضوعات است و یکی هم باب استصحاب، در باب استصحاب دنبال عنوان موضوع به آن معنا نیستیم، دنبال صدق نقض یقین به شکیم، نقض یقین به شک عرفا، دنبال این هستیم، روشن شد؟ به تصور مرحوم نائینی، این که می گویم به تصور، چون این ها حدیث لا تنقض را قبول دارند که ما اشکال داشتیم، به تصور مرحوم نائینی پس این عرفی است یعنی در نظر عرف اگر به ما صدق بکند نقض یقین به شک، این خلاف استصحاب است پس مراد این ها از عرف در باب استصحاب نه موضوع، نه این که بگوییم موضوع آرد و خمیر، نه، مراد در باب استصحاب عرفا صدق بکند نقض یقین یا نکند، عمده این است، اگر آرد بود و توش آب ریختند شما گفتید حالا حکمش عوض شد، نمی دانیم این ظاهر است یا نه، حکمش عوض شد، می گویند شما نقض یقین به شک کردید، شما یقین داشتید نجس است، مجرد این که آب بریزند که کاری نمی شود، چطور شد حکم به طهارت کردید؟ شک کردید، جای شک نیست یعنی جای استمرار یقین و شک به این معنا.

پس بنابراین مرحوم نائینی در خلاصه مطلبی که می فرمایند ما دو تا مطلب داریم هر دو هم عرفی هستند، یکی موضوعاتی که در لسان و السنه ادله اخذ می شود، یکی به نظر عرفی صدق بقای یقین به شک، نقض یقین به شک، ما دنبال این هستیم، نه در باب استصحاب دنبال این نیستیم که این سابقا آرد بود حالا خمیر شده، آرد و خمیر در نظر عرف دو تا عنوان اند، درست است آرد و خمیر در نظر عرف دو تا عنوان اند لکن ما در استصحاب به دنبال این هستیم نقض یقین به شک، اگر شما گفتید این آرد سابقا نجس بود حالا نجس نیست، شما نقض یقین به شک کردید اما اگر گفتید نه هنوز هم پاک است لا تنقض یقین بالشک شد، خوب دقت فرمودید؟ مراد مرحوم نائینی از این عبارت که یک صفحه و نیم، حدود دو صفحه است برایتان روشن شد که این دو تا به اصطلاح دو نکته اند، نکته ای که در آن جهت بود و یک نکته هم در این جهت.

این راجع به مطلبی که ایشان فرمودند. بعد مطلب دیگری که مرحوم نائینی در دنباله ی آن.

پرسش: خمیر که حالت سابقه نداشت

آیت الله مددی: آرد که بود، آرد با خمیر به لحاظ بقاء نه به لحاظ عنوان، آرد با خمیر فرقی این است آب بهش اضافه شده، همان آرد است

پرسش: چرا می گوئیم گندم نجس است؟ بگوئیم آن بولی که روی گندم است، آرد هم که شد آردش که نجس نیست، آن بول روی گندم نجس است، این جور نگوییم، به مسامحه می گوئیم آرد گندم است نجس است، سطح گندم که با بول است نجس است
آیت الله مددی: وقتی آرد می شود سطحش همراهش است، جدا که نمی شود. پوست گندم را از مغز گندم جدا نمی کنند

پرسش: اگر پوستش را آب بکشد

آیت الله مددی: خب اگر آب بکشیم، فرض این است که آب نکشیدیم

پرسش: می خواهم بگویم بول که نجس است در آرد و این ها هم بول هست.

آیت الله مددی: خب همین را می خواهیم بگوئیم، هست بودنش غیر از صدق عنوان است، یکی صدق عنوان است و یکی بودن

پرسش: می خواهم بگویم بول نجس است یعنی اصلا گندم موضوعیت ندارد، بول نجس است

آیت الله مددی: خب آن ها اشکالشان این است که اول گندم بود، الان آرد است، عوض شده، گندم غیر از آرد است

پرسش: گندم هم نجس نبوده الان آرد هم نجس نیست، بول در گندم، بول نجس است، الان هم بول نجس است،

پرسش: می خواهد بگوید موضوع نجاست بول است

پرسش: موضوع نجاست بول است، تغییر هم نکرده، گندم نجس نیست، آرد هم نجس نیست

آیت الله مددی: حالا آن موضوع نجاست چه اثری در مانحن فیه دارد؟

پرسش: وقتی نجاست عارضی است

آیت الله مددی: حالا عارضی باشد، مثال عارضیش را بگذارید، غیر عارضی به قول شما،

پرسش: یا مثلا سگ، اگر خود نجاست تبدیل به نمک شد بله ولی آن جا خود بول که تبدیل به مثلا نمک نشده، بول در گندم شده

بول در آرد یعنی اگر بول بشود نمک، این جا شرط بکنیم استصحاب در نجاست بود

آیت الله مددی: نکته اش این نیست، نکته اش این است که می گویند سابقا گندم نجس بود، الان آرد، آرد غیر از گندم است، اگر به

شما گفتند گندم بخر یک معناست، آرد بخر یک معنای دیگر است.

پرسش: گندم که می گویند نجس است مسامحه است، بول نجس است چسبیده به گندم.

آیت الله مددی: خیلی خب، لباس هم که نجس است همین طوری است، به قول شما چسبیده. البته این چسبیده را من نمی فهمم چیست

چون مثلا فرض کنید خونی روی لباس شما آمد به قول شما چسبیده، حالا اصطلاح چسبیده می فرمایید بعد از مدتی رنگ خون هم

رفت، لباس مثل حالت عادی، حالا دیگر چسبیده باز هم نجس است، من نمی فهمم مراد شما از چسبیده یعنی چی، چون نمی فهمم

الان اشکال نمی کنم.

بحث سر این است که همان بولی که بود با گندم بود، این آرد است. یعنی اجزای خود گندم است، چیز دیگری نیست، نجس جداگانه

که نیست

پرسش: گندمش را عوض بکنیم باز طاهر می شود؟ نه،

آیت الله مددی: بحث سر این است، چرا؟ به خاطر این جهتی که، اما اگر شما همین گندم را یک جایی گذاشتید تبدیل به خاک شد، آن

خاک پاک است

آن بول خاک شده

آیت الله مددی: بول که هست که، جای خودش است، اولاً اگر مراد شما، عین بول است که قطعا در نجاست این شرط نیست، مگر

همان رأی اهل سنت، فرض کنید بولی به دست شما آمد مخصوصا اگر حالا طرف هم مریض بود و بولش هم زرد بود، آثار زردی، ده

دقیقه دیگه رفت، چون می دانید دست عرق می کند، نه بوی بول هست نه رنگ بول، هیچی نیست با این که هنوز هم نجس است، نمی خواهد بول باشد که، روی خود گندم هم بول رفت، نجاست یک چیز دیگری است، غیر از بول است که شما حساب می کنید.

به هر حال این هم تا این جا عرض کردم مرحوم نائینی، پس روشن شد آن نکته فنی چیست؟ نائینی می گوید ما به عرف بر می گردیم، رجوع ما به عرف در موضوعات یک جور است، در استصحاب جور دیگری است، در استصحاب دنبال موضوع نیستیم، عنوان نیستیم، دنبال نقض یقین و بقاء، ادامه، دنبال این هستیم، اگر صدق کرد ادامه دارد استصحاب جاری می شود، صدق نکرد استصحاب، دنبال این نیستیم که سابقا آرد بود حالا خمیر است، آرد و خمیر، طحین و عجین به قول عربی، دنبال طحین و عجین نیستیم، دنبال این هستیم که این ادامه آن هست یا نه؟ عرفا، نه باز عقلا، این دنبال این هستیم، در آن جا دنبال عنوانیم، عنوان طحین با عنوان عجین، اگر گفت آرد بخر خمیر بیاورد می گوئیم تو امتثال نکردی، اگر گفت خمیر بیاور، آرد بیاورد می گوئیم امتثال نکرده اما خمیر اگر بود خشک شد، مخصوصا اگر کوبیدند و باز دو مرتبه آرد شد، اگر خمیر وقتی تر بود نجس بود حالا هم که خشک شده بود کوبیدند باز هم نجس است، فرق نمی کند. این نه به خاطر این که بگوئیم آرد با خمیر یکی است، نه دو تاست، در نظر عرفی دو تاست اما ما در استصحاب بقاء را حساب می کنیم نه عنوان، این که می گوئیم از عرف گرفته می شود بقاء، این از عرف گرفته می شود، نقض یقین به شک را حساب می کنیم، این خلاصه نظر ایشان، اجمالا مطلب ایشان درست است چون بنا شد که ما در آخر یکمی به قول آقایان با ایشان بحث بکنیم. حالا ان شا الله در آن وقت متعرض می شویم

هذا كله إذا اراد القائل بالاستصحاب التعليق استصحاب نفس الحرمة و النجاسة و إن أراد به استصحاب الملازمة بين الغليان و النجاسة و الحرمة و سببته لهما كما يظهر من كلام الشيخ

عرض کردیم کسانی که قائل هستند در استصحاب تعلیقی یک چیزی هست همان ملازمه را قرار می دهند، إذا غلی يحرم، ینجس، می گویند این خودش هم یک نوع حکم است، این آقاضیا هم در آخر دارد، در همین حاشیه، آن حاشیه مفصلش را بنا شد بعد بخوانیم، آقاضیا سه چهار تا حاشیه اساسی دارد که ان شا الله این ها را می خوانیم، یکیش هم غیر اساسی است، با مرحوم نائینی شوخی کرده.

اولا إن الملازمة بين غليان العنب و نجاسته و حرمة و إن كانت ازالة تُنتزع من جعل الشارع و انشائه النجاسة و الحرمة على العنب المغلى ازلا إلا أنه قد عرفت في الاحكام الوضعية أن الملازمة و السببية لا يُعقل أن تنالها يد،

چون ایشان قائل به جعل نبود، ما هم با ایشان مخالفت کردیم

این مطلب را ایشان روی مبنای خودش که ملازمت قابل جعل نیست، چون قابل جعل نیست قابل استصحاب نیست، حالا به هر حال دیگره چون گذشت و تکرار ما سبق نمی خواهیم.

بعد ثانيا إن الملازمة على تقدير ترسيم كونها من المجعولات إنما هي مجعولة بين تمام الموضوع، موضوع باید تمام بشود یعنی عنب با غلیان، آب عنب با غلیان، این جا فقط آب عنب بود غلیان نبود، حالا که آب زیب است غلیان هست، چون نیامده ملازمه را شارع بین عنب مغلی و این جا عنب مغلی نشد، فرض غلیان نشد، و لذا این درست نیست، این جا فیرجع الی الاستصحاب، این اگر بر فرض باشد و این ملازمه هم ثابت باشد تصویر استصحاب فقط در عدم نسخ می شود یعنی تصویر استصحاب به این می شود که شارع این ملازمه را جعل کرده مثلا با اقم الصلوة لدلوك الشمس، بعد هم این را برداشت، مثل این که فرمود نماز بخوان به بیت المقدس و بعد این را برداشت، این در این جور ملتزم می شود به مسئله استصحاب عدم نسخ.

در آخر مرحوم نائینی می فرماید: فالانصاف أن الاستصحاب التعليقي مما لا اساس له و لا يرجع إلى معنى محصل

انصافش این است که معنای روشنی ندارد و محصل نیست.

آقاضیا هم در حاشیه فرمودند حاشا من المنصف، چون ایشان شرح مفصلی در آن ملازمه و این که می خواهد استصحاب بشود

لو تأمل فی ما ذکرناه أن يُنکر الاستصحاب التعليقي

هر دو از روی انصاف، آن می گوید انصافا بی اساس است این هم می گوید انصافا ثابت است.

أن ينکر الاستصحاب التعليقي بهذا المقدار من البیان

می گوید این مطالبی را که شما گفتید به درد این کار نمی خورد.

یک مطلب دیگر هم دارد که چون نکته خاصی ندارد، چون دیدیم اگر وارد نکاتش بشویم طول می کشد، حالا چه ثابت و چه غیر ثابت رد می شویم.

هذا كله مضافا

یک اشکال معروفی هم، حالا گاهی این اشکال در کلیه استصحاب تعلیقی است و گاهی هم در خصوص این مورد مانحن فیه و آن عدم بقای موضوع، موضوع باقی نیست، چون موضوع ماء العنب بوده این ماء الزبيب است، دو تا موضوع است.

هذا كله مافا إلى في ما خصوص مثال عنب و الزبيب من المناقشة

مرحوم آقای خوئی هم این مناقشه را دارند، عرض کردم من ایکال امر می کنیم به آخر بحث که ان شا الله توضیح می دهیم که مراد آقایان از این که این مثال را زدند چیست.

فإن الذی ینجس بالغلیان إنما هو ماء العنب

ایشان می گوید آنی که با غلیان حرام است جرمش نیست، اگر اعتبار به جرمش بود در حال کشمش جرمش هست، اعتبار به مائش است در حال کشمش آتش نیست، آب عنب نیست، عصیر عنبی نیست

فالموضوع للنجاسة هو الماء و قد انعدم بصيرورة العنب زيبيا، کشمش شده بود.

و الباقي في الحالين هو الجرم

جرم این باقی است

و هو ليس موضوعا للنجاسة و الحرمة و الزبيب لا يغلي

اصلا کشمش که قابل جوشیدن نیست، قابل غلیان نیست

إلا اذا اكتسب مائا جدیدا من الخارج.

یکمی آب باید روش بریزند، یکم بگذرد، باد می کند به اصطلاح همان کشمش و آن آب را گرفته

و غلیان الماء المكتسب من الخارج ليس موضوعا للنجاسة و الحرمة

خیلی خب، حالا یک مثال مناقشه موضوعی هم دارد، البته آقایان در این جا عرض کردم چون بعضی ها در خصوص مثال اشکال کردند، بعضی ها هم این را در کلیه موارد استصحاب تعلیقی جاری کردند که این اشکال دائما هست و یک جوابی هم که اجمالا عده ای دادند که ما فرض استصحاب تعلیقی در جایی می کنیم که موضوع مشکل پیدا نکند مثل این مثال، حالا این مثال مشکل دارد جای دیگر فرض می کنیم اما من تا حالا ندیدم فرض استصحاب تعلیقی جای دیگر، یکی را مرحوم نائینی قبل از این مطلب دارد که آن اصلا استصحاب تعلیقی نیست

تتمة

حالا اضافه بر آن مطالب سابق یک نکته لطیف تری که در این جا هست این است که شما می خواهید با استصحاب تعلیقی بگویید این آب کشمش بعد از جوشیدن هم حرام می شود و هم نجس می شود، خب این جا این شبهه را مطرح کرده غیر از آن شبهه موضوعی که الان بقای موضوع را مطرح کردیم شبهه دیگری مطرح شد و آن این که این کشمش قبل از این که بجوشد هم حلال بود و هم پاک بود، حالا آبش جوشید، شما با استصحاب تعلیقی می گوئید حرام است و نجس، از آن طرف با استصحاب تنجیزی می گوئید حلال است و پاک، چون که قبلا پاک بود حلال هم بود، پس این دو تا استصحاب با هم معارض اند، چکارشان بکنیم؟ استصحاب تعلیقی با استصحاب تنجیزی معارض است، استصحاب تعلیقی اثبات حرمت و نجاست می کند بعد الغلیان، استصحاب تنجیزی اثبات حلیت و پاکی می کند بعد از غلیان چون نسبت به زبیب، نسبت به کشمش قبل از غلیان پاک و حلال بود، کشمش که پاک بود، حلال هم بود پس این دو تا با همدیگر تعارض دارند، این جا چکار بکنیم؟

لو بنینا علی جریان استصحاب تعلیقی و کونه مثبتا للنجاسة الزبیب و حرمة عند غلیانه ففی حکومته علی استصحاب الطهارة

یک جمله کوتاه بین پرانتز هم می توانید اضافه بکنید، فحکومته علی استصحاب التنجیزی، این تعلیقی با یک تنجیزی معارض است و آن استصحاب طهارة و الحلیة الفعلیة، این فعلیت یعنی تنجیزی

الثابتة للزبيب قبل غليانه و آیا حاکم است استصحاب تعلیقی یا نه؟

و عدمه، البته عادتاً باید عدمها می گفتند، چون گفت ففی حکومت، چون ضمیر به حکومت بر می گردد عادتاً باید تانیث می آورد

ففی حکومت و جهان اقواهما الاول

عرض کردم بعضی از نکات جانبی دارد که جالب است، خلاصه اش این است که اگر ما بر فرض استصحاب تعلیقی را جاری دانستیم بر این استصحاب تنجیزی مقدم است، این خلاصه بحث. اگر ما با استصحاب تعلیقی اثبات کردیم که نجس و حرام است بر استصحاب تنجیزی نسبت به خود کشمش که حلیت و طهارت بود آن استصحاب بر این استصحاب مقدم است، این حاکم است.

علی ای حال اولاً ایشان تصویر تعارض کرده و بعد تصویر حکومت، عرض کردم نکات جوئی خوبی است، این مسئله طبعاً جاش این جا نیست، جاش در بحث استصحاب تنبیهای استصحاب تقدم امر، البته در تنبیهای نه، در خاتمه، در خاتمه استصحاب بحثی را دارد در نسبت سنجی مابین اصول مخصوصاً اصولی که دارای دلیل واحدی اند مثل استصحاب، و گاهی می شود استصحاب در یک جا تعارض پیدا می کند، این جا اصحاب آمدند به یک نحوی چشم بندی سحره‌ی موسی علیه السلام این دو تا استصحاب را جمع کردند، همان مثال معروف اگر آبی بود شک در کریتش داشتیم استصحاب بقای کریت می کنیم، و اگر لباسی بود نجس بود با این آب شستیم قاعدتاً شک می کنیم پاک شده یا نه؟ می گویند استصحاب بقای نجاست می کنیم، خب اگر کر باشد این پاک شده، اگر پاک شده پس با استصحاب نجاست نمی سازد لذا آمدند تفکیک قائل شدند، بیاایم تفکیک قائل بشویم، بگوییم از یک جهت این آب کر است، از یک جهت هم این لباس نجس است، بقای نجاست را قبول بکنیم به خاطر استصحاب، در آن جا آن نکته فنیش را ان شا الله عرض خواهیم کرد، در آن جا آن نکته فنی این است که دلیل ما بر اخذ حالت سابقه یکی است، این هنوز هم مشکل ساز است. دقت می کنید؟ آن نکته فنی آن جا این است چون ممکن است تا حالا بحث را دیده باشید نکته فنیش را من دیگه وارد نشدیم، آن نکته فنی این است که دلیل یکی است، خوب دقت بکنید، البته مورد اصل ها در طول هم اند، اگر دلیل یکی است و هر دو حالت سابقه دارد، چطور می شود دلیل یکی را بگیرد و یکی را نگیرد؟ مشکل این است، با این که بنایشان به این است که نسبت دلیل به افراد نسبت

.....

علی التساوی است، صدق مطلق بر افرادش متساوی الاقدام است، به نحو یکنواخت است، این طور نیست که طولی باشد، اگر شما این لباس را که نجس بود با این آبی که مشکوک الکریه بود شستید خب می گوئید استصحاب کزیت، خیلی خب، از آن ور هم لباس نجس بود یقین ندارید که این کر است، استصحاب بقای نجاست، دقت می کنید؟ دلیل هم یکی است، لا تنقض الیقین بالشک به قول آقایان، با جایی که دلیل یکی است و دو تا عنوان داریم یکی کزیت و یکی نجاست، چطور می شود؟ نسبتشان هم یکی است، هر دو حالت سابقه دارند، این دلیل یکی را شامل بشود و یکی را نشود، آن نکته فنی این است، اگر دو تا دلیل بود مشکل نبود، چون این بحث سببی و مسببی نکته فنیش را، دلیل واحد است، این دلیل واحد چطور می شود یک موردش را که مصداق خودش است بگیرد و یکی دیگر را نگیرد، نکته این چی می شود؟ این نکته را ان شا الله آن جا شرح خواهیم داد که این استصحاب با این که دلیل واحد است کزیت را می گیرد، نجاست را نمی گیرد، این اصل سببی و مسببی، آن بحث سببی و مسببی این است چون می گویند نجاست مناشا کزیت است، اگر کر باشد نجس نیست، کر نباشد نجس است، پس اگر بنا شد استصحاب در کزیت بیاید دیگر جایی برای نجاست نیست، خودبخود منتفی می شود، این نکته فنی است، یعنی تمام نکته فنیش این است، با دلیل واحد که می آید می گوید لا تنقض الیقین بالشک حالت سابقه را ادامه بده این چطور این دلیل واحد در این جا دو تا، یکی را می گیرد و یکی را نمی گیرد؟ بالاخره این هم شک دارد و آن هم شک دارد پس بگوئید استصحاب بقای نجاست با استصحاب بقای کزیت، ان شا الله خواهد آمد که چون این دو تا عنوان دو تا عنوان طولی هستند یکی بر دیگری مترتب است اگر استصحاب در یکی ایجابی شد تلقائیا در دیگری جاری نمی شود کما این که اگر در استصحاب نجاست جاری شد ربطی به اولی ندارد، خب بقای نجاست باشد، ربطی به این ندارد که کر هم هست یا نه؟ یعنی به عبارة اخرى این طولیت از یک طرف است نه از دو طرف، این که یکی بر دیگری مبتنی است نجاست بر کزیت، کزیت بر نجاست مبتنی نیست، لذا در این جا این آقایان قائل هستند که یک استصحاب جاری می شود نه دو تا استصحاب، این معروف هست به اصل سببی و مسببی و این این طور نیست که هر دو جاری بشود.

در این جا این صحبت مطرح شده که آیا استصحاب تعلیقی اگر جاری شد با استصحاب تنجیزی، آیا از این قبیلند؟ یعنی این منشا شک شما می گویند زیب قبل طاهر بود، پاک بود، درست است قبل بود به عنوان زیب لکن ما گفتیم این به عنوان عنب هم بود، ماء العنب هم بود یا عنب مغلی هم بود، این به این عنوان، اگر به این عنوان حکم به نجاست و حرمت کردیم دیگر جای برای عنوان دوم نمی ماند، عنوان کشمش بودن نمی ماند، به هر حال این خلاصه اشکال و خلاصه بحث

بعد ایشان اولاً تعارض را تصویر می کند، بعد تصویر مسئله حکومت و تقدم استصحاب تعلیقی. می گوید این مشکلش توهم آن استصحاب التعلیقی کما يقتضی نجاسة ال زیب و حرمة بعد الغلیان کذلک استصحاب حلیة ال زیب و طهارته الثابت له قبل الغلیان

اسم این استصحاب را تنجیزی می گذاریم، این استصحاب تنجیزی با استصحاب تعلیقی سابق.

یقتضی حلیته و طهارته بعد الغلیان و لیس الشک فی احدهما مسبباً
اگر شک طولی نباشد، اگر طولی باشد یکی مسبب از دیگری است، اما اگر طولی نباشد در عرض هم باشند آن وقت دیگر در آن جاری نمی شود

فإن الشک فی بقاء الطهارة یلازم الشک فی بقاء النجاسة و الحرمة، ملازم اند و بالعکس.

چون ملازم اند فهما فی رتبة واحدة،

دو تا رتبه ندارند، اصطلاحاً رتبه واحدة یعنی طولی نیستند، اگر دو رتبه شدند، اگر در رتبه واحد نشدند عرضی هستند، طولی نیستند
اما اگر در دو رتبه شدند اصطلاحاً طولی اند.

و الاستصحابان یجریان فی عرض واحد فیتعارضان یتساقطان و یرجع إلى اصالة الطهارة و النجاسة، هذا و لکن فیہ أن الشک فی حلیة ال زیب و طهارته الفعلية بعد الغلیان و إن لم یکن مسبباً عن الشک فی نجاسته و حرمة الفعلية

بعد الغیان مسبب از شک در نجاست نیست

و إنما كان الشك في أحدهما ملازما للشك في الآخر، بل الشك في أحدهما عين الشك في الآخر

در حلیت و حرمت

إلا أن الشك في طهارة و الحلية الفعلية في الزيب المغلی مسببٌ عن الشك في كون المجعول الشرعی

این نکته اش این است اگر ما می گوئیم این زیب آیا نجس هست یا نه بعد از غلیان، این مال این است که آن آب انگوری که شارع قرار داد برای عنوان انگور است یا شامل زیب هم می شود پس منشا این شک آن جاست، استصحاب تعلیقی آن جا را درست می کند، اگر درست کرد دیگه نوبت به این نمی رسد.

اگر ما شک داریم که آیا، این زیب پاک بود، حلال هم بود، حالا آبش هم جوشانیدیم، استصحاب حلیت بکنیم، منشا شک در حلیت و طهارت چیست؟ آن حرمت و نجاستی که شارع برای آب انگور قرار داد آیا شامل این آب کشمش هم می شود الان یا نه؟ اگر استصحاب در آن جا جاری شد و گفتیم شامل این هم می شود دیگه نوبت به استصحاب حلیت و طهارت نمی رسد.

هل هو نجاسة عنب المغلی و حرمة مطلقا حتی فی حال كونه زيبا أو أن المجعول الشرعی خصوص نجاسة العنب المغلی

چون ما نمی دانیم مال عنب تنهاست یا مال عنب و زیب هر دو

و إذا حکم الشارع بالنجاسة و الحرمة المطلقة بمقتضى استصحاب التعليقی يرتفع الشك في حلية زيب مغلی و طهارته

این راجع به این، این جا خب یک نکته اولاً، این نکته ای که سببی و مسببی است و تصویر سببی و مسببی

إن قلت، این یک توضیح لطیفی است، به اصطلاح این را که ما امروز خواندیم برای این مطلب ایشان بود، این مطلبی که إن قلت و

قلت توش هست، این نکته فنی ترش این جاست

الاصل الجاری فی الشك السببی إنما يكون رافعا لموضوع الاصل المسببی إذا كان احد طرفی المشكوك فيه فی الشك المسببی من

الآثار الشرعية المترتبة على المشكوك فيه بالشك السببی

مثلا اگر حوض آب پر بود، دقت بکنید، اگر آب پر بود چه اثر دارد؟ لباس پاک می شود، این اثری که کزیت آب دارد یعنی اگر شما

آمدید گفتید آب کر است پس لباس پاک است، لباس نجس را با کر شستید پاک است

كما فی طهارة الثوب المغسول بماء مشکوک الطهارة و النجاسة یا مشکوک الکریة، مستحبش کزیت است.

فإن نجاسة الثوب و إن لم تكن من آثار النجاسة الماء بل هی من آثار بقاء علته

به قول ایشان همان خون هنوز، یا بول.

إلا أن طهارة الثوب

ثوب پاک می شود

من الآثار الشرعية المترتبة على طهارة الماء

این به خاطر این که اثری است برای طهارت ماء یا کزیت ماء، ایشان مثال طهارت زده ما مثال کزیت زدیم.

فإن معنى حکم الشارع بطهارة الماء یعنی طهارة ثوب المغسول

و لاجل ذلك كان استصحاب طهارة الماء رافعا للشك بین نجاسة الثوب

مثالی که من زدم استصحاب کزیت آب، مطلب ایشان درست است

فما لم يكن احد طرفي المشكوك فيه بالشك المسببي من الاحكام و الآثار الشرعية المترتبة على المشكوك فيه بالشك السببي لا

يمكن أن يكون الاصل الجارى فى السبب رافعا لموضوع اصل الجارى فى المسبب

این باید طولیت، طولیت یعنی چی؟ یکی از آثار دیگری که هست مثلا اگر شما این لباس نجس بود، در آب کردید گفتید هنوز باقی

است بالنجاسة، این لازمه اش نیست چون باقی به نجاست است پس این کر نیست یعنی این علت نیست اما اگر کر بود علت طهارت

است، این دو تا با همدیگه در دو حالتند، یکیش با هم تلازم دارد یکیش ندارد، از یک طرف هست از یک طرف نیست.

ففي ما نحن فيه ليس الامر كذلك فإن الشك في حلية الزيبب المغلى و إن كان مسببا عن الشك في كيفية جعل النجاسة و الحرمة

للغيب المغلى إلا أن عدم حلية الزيبب و طهارته ليس من الآثار الشرعية المترتبة على حرمة الغيب المغلى و نجاسته

از آثار آن حرمت عنب نیست

بل لازم جعل حرمة النجس

این لازم جعل است، اگر وقتی شارع گفت آب انگور حرام یا نجس است بعد الغلیان، اگر به نحوی قرار داد که شامل زیبب هم بشود

الان این هم نجس است، اگر به نحوی قرار داد خاص به عنب باشد الان نجس است. این این طوری است یعنی به جعل آن بر می گردد

یعنی از آثار آن است.

بل لازم جعل حرمة العنب و نجاسته مطلقا حتى مع تبدله الى الزيبب

لازمه اش این است

عدم الحلية و الطهارة عقلا و إلا لزم اجتماع الضدين فاستصحاب الحرمة و النجاسة التعليقية لا يثبت عدم حلية زيبب مغلى لأن اثبات

احد الضدين بالاصل لا يوجب رفع ضد الآخر إلا على القول باعتبار اصل المثبت

البته یکی از انحای اصل مثبت هم این است، حالا رابطه بین ضدین هم چیست آن هم بحثی است که در محل خودش گفته شده.

آن وقت قلت، این قلت ایشان بحث لطیفی است، حالا وقت ما هم تمام شده دیگه فردا تکمیلش می کنیم، خلاصه قلت ایشان این است

که اگر سببی و مسببی در موضوعات باشد همان طور است، یعنی طولیت، اما اگر سببی و مسببی در احکام باشد این طور نیست، این

نکته لطیفی است، عرض کردم ما مطالب ایشان را و نکاتش را، در احکام این طور نیست، در موضوعات این طور است، این مطلب

شما در موضوعات درست است اما در احکام قابل قبول نیست، چرا؟ فرقی اجمالا چیست تا فردا بخوانیم، چون در موضوعات حکم

خودش قبلا معین است، شما خود اندراج موضوعی بدهید اما در احکام خود حکم معین نیست، لذا اندراج نمی خواهد، این دو تا با

همدیگه فرق دارند.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۱۳۹۶/۱۰/۱۷

موضوع: تنبیهاستصحاب

صفحه ۱۶

جلسه: ۶۵

چون وقت تمام شد فردا ان شا الله تعالى، این نکته اش انصافا لطیف است

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين